

چند نفر مسافر عبارت از مهندسه‌های رادیو و روزنامه نویسا و عکاسهای فیلم و نقاشهای روزنامه برای تجربه يك تلفون بی‌سیم زیر دریائی وارد جزیره «هلکولاند» شدند. چنین مقرر شد که اول يك نفر غواص بدیا فرو رفته حرف بزند و چگونگی کار خود را بچندین هزار گوش کن که خیلی دور از آنجا در خشکی بودند، شرح بدهد.

طرف ظهر يك نفر غواص «هارمستورف» نام بآب فرو رفت. بعد از چندی صدای غواص خیلی آشکار از قعر دریای شمال شنیده شد و از هامبورگ هم خوب رسیدن صدای او را خبر میدادند و جواب اداره تلفون بی‌سیم هامبورگ را بواسطه اسباب خبرگیر «آتن» کشتی از طرف حاضرین آشکار میشنیدند. ترجمه از آلمانی — جواد بهروز

قیمت ادبی

طرزی افشار

«طرزی افشار» یکی از شعرای اواخر قرن دهم هجری، ادیبی است آتش زبان و سخنوری است بلیغ البیان که معاصر شاه عباس کبیر و در دربار سلطنتی رتبه و مقامی عالی داشته است. خودش از ایل جلیل افشار و تولدش در یکی از دهات ارومی «طرزی» نام بوده و در محیط شعر پرور ارومی که از ودایع طبیعی مخصوص آن ناحیه است، در میان ادبای آنجا تربیت یافته و بعد باصفهان مسافرت و مدتی در آنجا اقامت کرده است. ولی

افسوس که تا حال در خصوص شرح حالات و تاریخ حیات او چیزی مهم در کتب تذکره و غیره بنظر نرسیده است. چنانکه در مجمع الفصحاء در زیر نام طرزی افشار بدین عبارت قناعت کرده است: «مردی ظریف خوش طبع عاشق پیشه صافی اندیشه و از شعرای زمان صفویه بوده است، اختراعی از طرز سخنگویی کرده این شیوه هم طرزی است». سپس چند بیت از گفته‌های او نقل میکند، از آنجمله:

مبادا که از ما ملولیده باشی حدیث حسودان قبولیده باشی
چو درس محبت نخواندی چه سودار فروعیده باشی اصولیده باشی
برو طرزیای، زلف خوبان بچنگ زمانی بفتد که پولیده باشی
دیوان مشار الیه فعلاً موجود است و مثل سایر دواوین شعرا
غزلیاتش از حرف الف ابتدا شده و در حرف یاء تمام میشود و
در آخر دیوانش چند قطعه رباعی و يك فقره بحر طویل دارد.
راجع به بعضی حالات و بودنش در دربار شاه عباس کبیر
و یافتن مرتبه بلند در دربار سلطنتی از غزلیاتی که در دیوانش
مندرج است مستفاد میگردد؛ و همچنین مسافرت باصفهان در
اول بزم تحصیل علوم و سایر مسافرتهايش کلیتاً از اشعارش مفهوم
میشود.

يك جلد دیوان عالی و تکمیل مشار الیه در نزد خود این
بنده موجود بود که در موقع احراق بازار شهر ارومی از طرف
عساکر روس در رمضان ۱۳۳۵ با بسیاری از کتب گرانبها سوخته
و خاکستر گردید. فعلاً نیز يك نسخه از دیوان مشار الیه در
نزد بنده هست اما تکمیل نیست، ولی چونکه دو سه نسخه کامل
آن در خود ارومی موجود است، لهذا در صدد جلب آنها می
باشم و همچنین بعضی از غزلیات و اشعار متفرقه «طرزی» را که

در روی اوراق پریشان و در خاطر بعضی اشخاص مختلفه می باشد، جمع آوری نموده و مشغول تکمیل آن هستم.

مختصری از شرح حالات و تاریخ حیات «طرزی» با بعضی از اشعارش در «تاریخ افشار» و بعضی تواریخ مختلفه، اجمعه بارومی مندرج و مذکور است، ونی اینها تا حال بچاپ نرسیده و دو سه نسخه خطی آنها در بعضی خانواده‌های قدیمی موجود است که جداً جهت جمع کردن آنها هم دارم میکوشم.

اینک بعضی از اشعار و غزلیاتش را جمع بعضی شرح حالات وی که از دیوانش اقتباس شده ذیلاً درج میشود:

در خصوص مسافرت خودش به اصفهان پس از سیاحت عراق

عجم می‌سراید:

از بلده قزوین به فاهان سفریدم بیخارجی و بی‌اسب خرامان سفریدم
 یاران سفریدند بجمیّت و من هم یک‌کافله با جان پریشان سفریدم
 دارم طمع آنکه بهیچم فروشنده هرچند که چون زیره بکرمان سفریدم
 در آنجا مدنی اقامت کرده و با تحصیل علوم مشغول شده
 است، چنانکه در بحر طویلش که ذیلاً نکاشته خواهد شد، اشاره
 میکند و در ابتداء معرووف نبوده و مقام عالی نداشته است چنانکه
 خودش در ضمن یکی از غزلیاتش میگوید:

اهل عجب و ریا دماغیدند من نفسیریدم و حقیریدم
 هرگز از کس نخواستم چیزی گر قلیلیدم ار کثیریدم
 پشت بر منصب جهانیدم نه امیریدم نه وزیریدم
 همه از پیش شاه میر شدند من هم از پیش خویش میریدم
 یار را نیست قید من طرزی او حریر بریده من حصیریدم
 پس از آن در دربار سلطنتی راه یافته و در سایه فضل و

هنرش دارای مقام بلند شده چنانچه خودش اشاره مینماید:

می‌توان گفت مردم امروز عاقبت رفته رفته شاهدیم
از حوادث چنان امینیدم که به درگاه شه پناهیدم
عمری از دور می‌نگاهیدم به مکان شه اشتباهیدم
مسافرنهای عدیده نموده و منجمله سفری نیز بتبات کرده
چنانکه در ضمن یکی از غزلیاتش اشاره مینماید:

ترکیدم و نایدم و آنکه عربدم

در دیده کوتاه نظران بوالعجیدم

شعبان رمضان کرب و بلا دم متمجب

بی آس جمادیدم و بی نان رجیدم

در بعضی جاها از بدایع طبعش بخود میبالد که بعضی از

آنها درج میشود:

گرچه طرز نو اخترعیدم جانب نظم را مراعیدم

ایضاً

آب از دهان قافیه سنجان فروچکد

چون بشنوند طرز نو آبدار من

در ضمن غزل دیگرش: *انسانی و مطالعات فرهنگی*

ترا طرزیا! صد هزار آفرین که طرز غریبی جدیدیده

در جای دیگر:

طرزی سختوران جهان آرمیده‌اند

تا تیغ طرز تازه بروئیده از غلاف

عمده مشوق مشار الیه در این طرز سخن سرائی خود شاه

عباس بوده است، چنانکه می‌سراید:

طرزیدن من ز طرز تازه از دولت شاه دین پناه است

همواره در آرزوی سفر حجاز بوده و در ضمن اکثر غزلهایش

آرزوی حج را مینماید، چنانکه در جایی اشاره میکند:

طرزی از ره همت، همراهان حجازیدند

تو ز راه مانیدی بسکه اصفهانیدی

بحر طویلی در آخر دیوانش بطرز مخصوص خودش دارد
که در ضمن آن از تحصیل و تکمیل علوم و سیاحت مختلفه خودش
در نواحی متفرقه بالیده و اشاره مینماید و از سلسله صفوی تا
گوئی میکند و از دوری پدرش مینالد. اینک قسمتی از بحر طویل:
شکر لله که بکحلید مرا دیده ز خاک در قومی که ز اولاد
رسولند بر افلاک قبولند گروهی همه پاکیزه و خوش صورت و
نیکو سیرت و پاک سرشت و ملکی خوی یافتم از اثر صحبتشان
فیض فراوان و برون از حد و اندازه و ندیدم و ندیدم و
علمیدم و فهمیدم اگر بکنند ایام من این نوع بماتم علما را.

گر چه عمرم بجهان پهنه گردیده فرنگیدم و ترکیدم و
تایدیم و گرجیدم و روسیدم و لژکیدم و بیفایده گشتم پس از این
دست من و دامن آظایفه کز همت ایشان بخروج ز صفاهان و
بشیرازم و آنگاه حجازیده و حجیده زیارت بکنم مقبر پاک شهدارا.
کردگارا ملکا دادگرا پادشها بنده نوازا که مرا نیست ز خود خیر
بده خیر و بتوفیق و بلطف و بکرم تا باصولم، بفروعم، ز کرمهای
تو اینها نه بید است که خلاق و رزاقی و بیرون کنی از نخل،
رطب شکر شیرین ز قصب، نیست ز لطف تو عجب کز کرم خویش
بر آری ز کرم مقصد ما را.

آه اگر باز می افشارم و از صحبت ایشان متأذی شده اوقات
جضایع گذرد هر طرفی چون بنگاهم بنماید رخ خنجر بیک و قیلنج
بیک و ابراهلی بیک، دپاش دمور، آقا «منی تانیدی» بهر فردی
از افراد باین زمره مذکور بتعظیم و ناچار بتکریم و گویم که
«بویور هر نه بویورسن چکرم جانمه منت» زیرا که کشیده است

بشمیر و بخنجر تواند که زند یا که نهد سر بسر آهن خارا.
 لله الحمد کز آن قوم فراقیده خراسان و عراقیدهام و سیر
 کنان آمدهام تا به صفاهان و شب و روز همی درسم و می‌بختم
 و می‌مشقم و می‌نستعلیم نکم یاد زترکان که نیادند خدا را.
 هیچ قیدی بدلم نیست بجز دور شدن از پدر پیر که فرموده
 خداوند باحسان وی آیا بود آن روز که بینم رخ نورانی او را و
 پیوسم یدش و عنبر بخواهم، برو ای باد صبا، از من مهجور ستم
 دیده پریشان دل آزرده سلامی و پیامی به پدر برده بگو طرزی
 افشار که از دست فراق تو زبس گریه و آه سحری، کرده خجل‌اپر
 و هوارا...»

اینک چند فقره نیز از غزلیات طرزی جهت نمونه درج میشود:
 با من دلخسته ای دلدار جنگیدن چرا
 تو غزال کلشن حسنی یلنکیدن چرا
 با مسلمانان مسکین کافریدن بهر چه
 با گرفتاران مستضعف فرنگیدن چرا
 می‌نگاهی با من و می‌تفتانی با رقیب
 با من یکرنگ ای رعنا دو رنگیدن چرا
 از سر گویت من دیوانه را راندی بسنگ
 دلبرای دنگی مرا کافیت سنگیدن چرا
 ای که می‌سپوی دمام با وجود عقل و هوش
 باده ایدون از برای چیست بسنگیدن چرا
 هر يك از قوس قضا نیر اجل خواهند خورد
 مردمان را گو که این توپ و تفنگیدن چرا
 طرزیها، چون در طریق عاشقی می‌مقصدی
 همچو زهاد ریائی عنبر لنگیدن چرا

غزل دیگر:

در مملکت حسن تو را پادشپیدند
 بر جبهه ما خط غلامی رقمیدند
 فریاد که فریاد فقیران نشنیدی
 هر چند که بر خاک درت زیر و بمیدند
 رفتند حرفان که بشادنده نمیدند
 از دل تو دادن بدل خودستمیدند
 چون میکند نیک و بد عالم قانی
 خوشحال کسانی که بنیکی علمیدند
 هر طایفه طرزی علم خویش نمودند
 دونان درمیدند و کریمان گرمیدند
 ایضاً:

افتاده دل بدامک وحشی نگاهکی
 بی رحمکی ستمگرک دل سیاهکی
 مژگانک درازک خنجر گذارکش
 تشنیده‌اک بخونک بر بی گناهکی
 در بخرک عقیقک سیرابکش مدام
 دارم بخونک دلک خود شباهکی
 باشد بخوبکی و بخصالک رقیبکش
 دهک دروغ گویک ر بیرون ز راهکی
 از حسنک تو ذره‌کی کم نمیشود
 گر بنگری بسویک ما گاه گاهی
 خونها ز چشمک منک افتاده طرزیا!
 در اشتیاق ماهک مهر اشتباهکی

ایضاً:

ایکه در شیرین زبانی شکر ستانیده
 دوره یا قوت لب را خط ریحانیده
 سبزه خط را به آهوی بتان تموده
 عاشقان را عید رخ بنموده قربانیده
 مدعی برخوان وصلت میزند بریان پلو
 سینه ما در تور هجر بریانیده
 دلبرا در حق گذاری ها نه تقصیریده ام
 جان فدائیدستمت هر که که مهمانیده
 با خط سبز و گل رخسار و سیب آن ذقن
 وه که در اقلیم خوبی باغ و بستانیده
 نه همی می سیر گاهد باغ رخسارت مرا
 بلکه عالم را بخت رخ گلستانیده
 طرزیا، خطش بطرز نازه تعریفیده
 در نضای شاعری چون باز ترلانیده
 در خانمه معروض میدارد که فعلاً باین اکتفا نموده و
 مخصوصاً متذکر میشود که جهت اجتناب از تطویل بعضی اشعاری
 که در مقام شاهد عرض گردیده است، کلیه آنها را از میان غزلهای
 طرزئی اقتباس نموده و از درج بقیه آنها صرف نظر نمودم. من بعد
 اگر طرف توجه واقع گردد، از سایر غزلیات و اشعار او نیز
 متدرجاً عرض مینماید. ارومی — ۳۰ شهریور ۱۳۰۴ محمد تمدن

⚡️ اخطار بوکلا و مشترکین محترم ⚡️

- ۱- جهت نزدیک شدن ختام سال سیم مجله خواهشمند حساب این سال را هر چه زودتر تفریح بفرمایید و عدد مشترکین سال آینده را معین کنید.
- ۲- چنانکه سابقاً هم اعلان و یادآوری شده قیمت مجله و کتب و انتشارات من بعد از روی لپره محسوب خواهد شد، چونکه جهت ثابت نماددن قیمت قران، اداره ایران شهر خیلی متضرر شده و میشود.